

بررسی و تحلیل شخصیت عرفانی «پیر» در مثنوی مولوی

آذر کمالی

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، مدیر مقطع ابتدایی، آموزش و پرورش شهرستان گتوند

چکیده

پیر از واژگان مهم و مشخص در حوزه ادبیات عرفانی محسوب می‌شود. در وصف شخصیت پیر به مثابه انسان کامل در متون عرفانی سخن‌های بسیار گفته شده؛ اما بررسی تجربی این شخصیت و چگونگی گذار آن از عالم واقعیت به عالم نماد و مجاز، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. پیر کسی است که مشکلات طریقت را آزموده و راه رسیدن به حقیقت را پیموده است. شناخت ابعاد شخصیتی پیر نیاز به تحلیل افکار و منش شخصیت او در آثار عرفانی دارد که از این میان مثنوی مولوی بیشتر از سایر عرفا به این شخصیت عرفانی پرداخته است. کتاب عرفانی مثنوی یکی از منظومه‌های شیرین زبان فارسی است که طرحی نو در آئین سیر و سلوک و یا به تعبیری راه یافتن تازه برای رسیدن به خدا ترسیم می‌کند. این مقاله که با روش توصیفی و تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای صورت گرفته است بر آن است به شخصیت پیر و صفات او و همچنین روش ارشاد پیر در مثنوی همراه با شواهد شعری بپردازد.

واژه‌های کلیدی: عرفان، پیر، راهنما و مرشد، مثنوی، مولانا.

۱- مقدمه

در متون عرفانی فارسی، پیر راهنما و مرشدی است که با دستگیری از سالک و هدایت او، وی را گام به گام در طریق سلوک پیش می‌برد و با تربیت معنوی و اصلاح معایب نفسانی وی، او را به سر منزل مقصود می‌رساند. پیر در تصوف قطب دایره‌ی امکان و متصدی تربیت و تهذیب اخلاقی و معنوی و روحانی سالک و مایه‌ی اتصال یافتن سالک به حق است و از این فرمان او بی‌چون و چرا و دلیل و امکان در هر بابی مطاع است.

قرن ششم و هفتم هجری در تاریخ ادب فارسی از نظر غنای شعر و گسترش ظرفیت زبان فارسی از حیث اندیشه و بیان معانی باریک به ویژه در حوزه عرفان اسلامی، دوره‌های درخشان است و اهمیتی دوران ساز دارد؛ زیرا ظهور، تکامل و اوج گیری ادب صوفیه در این دو قرن به دست سه تن از شاعر عارفان بزرگ؛ یعنی سنایی، عطار و مولانا در هیأت منظومه فکری واحدی که عرفان اسلامی ایرانی خوانده می‌شود، شکل گرفت و با همه ظرافت‌های معنوی و ادبی در ابعاد اجتماعی گسترده‌ای به فرهنگ عمومی و ادبی این سرزمین تزریق شد و به آبشخور عمده جریان‌های فکری و هنری و ادبی تا زمان کنونی تبدیل شد.

پیر یکی از کلیدی‌ترین اصطلاحات و نمادهای عرفانی است که در تمام احوال و مقامات سیر و سلوک برای سالک جای او را هیچ کتاب و دفتری نمی‌توان بگیرد. حضور او هم حضور ظاهری و فیزیکی است و هم حضور معنوی و باطنی. به عبارت دیگر در طریقت هر سالکی پیر مشخصی دارد که او را با حضور فیزیکی و معنوی خود گام به گام پیش می‌برد و خطرات گمراهی را به او نشان می‌دهد و نمی‌گذارد که قدمی اشتباه بردارد و از راه راست حقیقت که راه زندگی و خداست دور گردد.

کتاب‌های عرفانی نیز کم و بیش، به ترسیم و توصیف سیمای پیر پرداخته‌اند و اهمیت و لزوم آن را به روشنی برشمرده‌اند که در این میان حدیقه سنائی، منطق الطیر عطار، مثنوی مولوی و دیوان حافظ دارای اهمیت خاص و نقش بنیادی بوده‌اند. با نگاهی عمیق به واژه پیر و بررسی تجلی شخصیت عرفانی او و وجودش در ادبیات عرفانی در ابتدا و سپس در آثار این شاعران و عارفان بزرگ می‌توان به اهمیت و تاثیر سیمای پیر در هر یک از آثار فوق و جامعه آن زمان دست یافت، مقایسه سیمای پیر در این چهار اثر در روشن شدن هر چه بهتر برخی از زوایای اعمال و رفتار پیر و درک صحیح این متون بی‌تاثیر نخواهد بود. شناخت ابعاد شخصیتی پیر نیاز به تحلیل افکار و منش شخصیت او در آثار عرفانی دارد که از این میان مثنوی مولوی بیشتر از سایر عرفا به این شخصیت عرفانی پرداخته است. کتاب عرفانی مثنوی یکی از منظومه‌های شیرین زبان فارسی است که طرحی نو در آئین سیر و سلوک و یا به تعبیری راه یافتن تازه برای رسیدن به خدا ترسیم می‌کند. این مقاله که با روش توصیفی و تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای صورت گرفته است بر آن است به شخصیت پیر و صفات او و همچنین روش ارشاد پیر در مثنوی همراه با شواهد شعری بپردازد.

۱-۱- روش تحقیق

نوع روش تحقیق در این مقاله به صورت توصیفی است نگارنده ابتدا به فیش‌برداری از موضوعات مرتبط و نیز استخراج ابیات مرتبط پیر در مثنوی پرداخته و بعد از اتمام فیش‌برداری به تلفیق و دسته‌بندی آنها و سپس به تجزیه و تحلیل مطالب پرداخته و در پایان از بررسی‌های انجام شده در این آثار نتیجه‌گیری‌های لازم به عمل آمده است که در ادامه از نظر خواهد گذشت.

۲- عرفان و تصوف

عرفان گذرگاه رسیدن به خداست و صوفی کسی است که باید در این راه جان فدا کند و هستی خود را بیازد و نیست شود تا در حق هست شود. عرفان راه کشف و شهود باطنی را به روی عارف و صوفی می‌گشاید- که راهی بس طولانی و دشوار است- و باید از تمام آنچه غیر خداست و از تمام تعلقاتش بگذرد و تنها به حق بپیوندد.

عرفان، شناختن حق تعالی، خداشناسی و در اصطلاح مراد، شناسایی حق است و نام علمی است در علوم الهی که موضوع شناخت آن حق و اسماء و صفات او است و بالجمله راه و روشی که اهل الله برای شناسایی حق انتخاب کرده‌اند عرفان می‌نامند. عرفان و شناسایی حق به دو طریق میسر است یکی به طریق استدلال در اثر به مؤثر و از فصل به صفت و از صفات به ذات و این مخصوص علما است. دیگری به طریق تصفیه باطن و تخلیه‌ی سرّ از غیر و تخلیه روح و آن طریق معرفت خاصه انبیاء و اولیاء و عرفا است و این معرفت کشفی و شهودی را هیچ کس میسر نیست مگر به سبب طاعت و عبادت قالبی و نفسی و قلبی و روحی و سری و خفی و غرض از ایجاد معرفت شهودی است. (لاهیجی، ۱۳۳۷: ۷)

تصوف هم یک تعریف دارد و هم هزاران؛ یک تعریف دارد اگر بپذیریم خلاصه تصوف و درویشی این است که: «آدمی زاده تا آنجا که می‌تواند همه خصلت‌های نیک را دارا شود و همه خوی‌های بد و نکوهیده را از خود دور سازد» همه تصوف همین است؛ بلکه خلاصه و عصاره همه ادیان و مذاهب و مکاتب فلسفی نیز همین است. اما تصوف هزاران تعریف دارد؛ زیرا به عدد هر یک از صوفیان، تعریفی صوفیانه برای تصوف می‌توان یافت وانگهی، تصوف شیوه یا طریقه واحد مشخصی نیست. تصوف عشق است و طبیعی است که عشق هیچ کس عیناً مشابه عشق دیگری نیست به بیان صوفیانه، عشق حال است یا بیان حال، و حال همچنان که از نامش پیداست، هرگز بر دوام نیست و ناپایدار است. (حلبی، ۱۳۸۳: ۲۴)

درباره تعریف تصوف اظهارنظرهای متعددی از سوی دانشمندان و عارفان ارائه شده است که می‌توان وجه مشترک آن‌ها را توجه به جنبه عملی و طریقت دانست، در حالی که در عرفان جنبه نظری و اعتقادی اصالت دارد. بنابراین از قرن دوم هجری قمری، نام صوفی و جماعت صوفیه در کشورهای اسلامی پیدا شده و نظر فقیهان و متشرعان و نیز حکیمان و فیلسوفان را به خود جلب کرده است.

۳- پیر از دیدگاه عرفا

سجّادی، درباره پیر بیان می‌کند، پیر در اصطلاح عرفانی به مرشد و مراد گفته می‌شود و در آثار شاعران مختلف به صورت پیر مغان، پیر گلرنگ، پیرمیکده، پیر می‌فروش آمده است. سجّادی، اصطلاح پیر مغان را در معنای رهبر کامل روحانی به کار برده است. (سجّادی، ۱۳۷۳: ۲۱۷).

امام محمد غزالی می‌گوید: سالک چون حجاب‌ها را پشت سر گذاشت مثل او چونان کسی است که طهارت کرده و آماده نماز است. پس اکنون وی را امام حاجت بود که به وی اقتدا کند و آن پیر است، که بی پیر رفتن راست نیاید که راه پوشیده است و راه‌های شیطان به راه حق آمیخته است و راه حق یکی است و راه باطل هزار چگونه ممکن است بی دلیل راه بردن؟» (غزالی، ۱۳۹۰: ۴۴۸).

در فرهنگ اصطلاحات عرفانی، پیر به انسان کاملی اطلاق می‌شود که مراحل تصوف را به قدم اخلاص پیموده و به حقایق رسیده باشد تا بتواند دیگران را ارشاد کند و تربیت آنان را به عهده بگیرد. (گوهرین، ۱۳۸۸: ذیل پیر).

قشیری نیز به نقل از بایزید بسطامی مرید بدون پیر را سرسپرده دیو می‌داند و گوید: «و مرید باید که شاگردی پیر کرده بود که مرید که ادب از پیر نگرفته باشد از او فلاح نیاید و این که بویزید می‌گوید که هر که را استاد نبوده باشد امام او دیو بود.» (قشیری، ۱۳۸۸: ۷۲۴).

۴- پیر و عرفان

در میان تمامی فرق صوفیه، پیر دارای مقام و اهمیت فوق‌العاده است؛ زیرا تحت رهبری و ارشاد اوست که سالک و مرید می‌تواند در جهت تکامل روحی خود گام بردارد و به کمال مطلق که هرف غایی تصوف و عرفان است نائل شود.

پیر در عرفان، چنان جایگاه والایی دارد که گاه از او به عنوان قبله حاجات معنوی مریدان یاد شده است. همچنین هر کدام از مشایخ صوفیه، در تعلیم و تربیت مریدان، بخشی از امور آنان را عهده‌دار می‌شدند و از این لحاظ نیز عناوین مختلفی چون «پیر طریقت، پیر خرقه، پیر صحبت، پیر مقراض، پیر تعلیم، پیر تربیت، پیر دلیل و پیر نظر» برایشان اطلاق می‌گردیده است. (دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۲).

تفاوت پیر در عرفان با دیگرانی که در شیوه‌های دیگر جایگاه راهنما دارند در این است که تعلیم پیر، تعلیم عاشقانه است. او با چشیدن عشق به سالک، او را به حدی از توان می‌رساند که تمام راه را بی‌آنکه احساس ماندگی و درماندگی کند، سرشار از شادی طی کند و به فرمان‌های او چشم بدوزد و آن‌ها را به عمل درآورد.

گفتنی است که گاه رخ می‌دهد که پیر به سراغ سالک می‌رود و او از برمی‌گزیند که به راه حقیقت وارد شود. چنان که گفته‌اند: «این سعادت لحظه‌ای بر سر سالک طالب سایه می‌افکند که نور الهی در دل پیر به تابش درمی‌آید و روح حضرت او ناظر به گمشده‌ای شیفته و طالبی برافروخته می‌شود که می‌خواهد به مدد حضرتش در دریای حقایق شناوری نموده تا به ساحل آرزوی که وصال حضرت معشوق است برسد.» (بهشتی، ۱۳۷۰: ۱۰).

از آنجا که بنیاد معرفت عرفانی بر حضور پیر نهاده شده است داشتن پیر و مراد برای هر کسی که مرید باشد لازم است و بدون داشتن پیر و مراد پیمودن این راه سخت و پر خطر مقدور نیست. و بدون پیر هرگز نمی‌توان عرفان را پیمود. عاشق برای رسیدن به حضرت معشوق باید در دست کامل واصل، بی‌اراده باشد تا دل پیر دل آگاه که مظهر آیه شریفه‌ی انی جاعل فی الارض خلیفه است. از اینرو وجود پیر لازم؛ بلکه واجب است و هم تسلیم بودن در دستان پیر سفارش صوفیان است.

۵- مراتب و صفات پیر

در تصوف، پیران به مناسبت وظایف و درجاتی که دارند با نام‌های خاصی نامیده می‌شوند: پیر خرقه، پیر صحبت، پیر طریقت. (انصاری، ۱۳۷۰: ۳۶).

۵-۱- پیر خرابات

مرشد کامل و قطب و راهنمای الهی را گویند که مقام ارشاد داشته سالکان طریقت را به سوی حق رهنمون می‌شود، و مریدان دامن همت او گیرند، تا از قید تعلقات دنیوی برهند، و بنیان عادت و رسوم را ویران سازند و ذوق و سر مستی معنی یابند. درباره‌ی اهمیت مقام پیر و ولی کامل، صوفیان به آیه (الا ان اولیاء الله لاخوب علیهم و لاهم یحزنون) توسل می‌جویند.

مولانا پیر خرابات را مربی جان آگاه دلان معرفی می‌فرماید، و از او می‌پرسد که چه باده خورده است تا خود نیز از آن بخورد، و قرار او می‌جوید و می‌خواهد که از بر او به دیگر جای نرود.

پیر خرابات چو آن شور دید بر سر بام آمد و از بام جست

این پیر دل آگاه و صوفی صاحب جاه در نفوس سالکان تصرف تواند کرد و آن گونه که خود خواهد در تربیت اخلاقی و پرورش فکری و روحی و تصفیه‌ی باطن و تزکیه‌ی نفس آنان به جان در تواند ایستاد و سالکان نیز او را پیشوا و مقتدای خود توانند دانست. سر تسلیم در پای ارادت او توانند نهاد و بر آستان او سر توانند سایید. (کی‌منش، ۱۳۶۶: ۲۷۵).

۲-۵- پیر خرقه

پیری خرقه، پیری است که پس از تشخیص صلاحیت مرید و حصول اطمینان از صداقت، استحقاق و استعداد او با فراست و بصیرت خود، به او خرقه می‌پوشانند تا از یک سو شایستگی‌اش برای حضور در جمع صوفیان تلبس به لباس ایشان را دهد، و از سوی دیگر او را از آثار عنایت الهی و توجه خود برخوردار گرداند. این گیر را گیر توبه و پیر ارادت نیز گفته‌اند. (شفیعی-کدکنی، ۱۳۶۶: ۲۶).

۳-۵- پیر صحبت

پیری است که مرید را تلقین ذکر می‌دهد او را در خلوت می‌نشانند، به تربیت و هدایت او همت می‌گمارد و در جریان سلوک از تمام احوال او مراقبت می‌کند. برخی منابع صوفیه میان نسبت تلقین ذکر و نسبت صحبت تمایزی قایل شدند، چنانکه تلقین را به نخستین پیری که به مرید ذکر می‌آموزد، نسبت داده و صحبت را منسوب به پیر یا پیرانی دانسته‌اند که مرید پس از درگذشت پیر اول خود برای ادامه تربیت معنوی خویش به آنها رجوع می‌کند. (همان، ۴۶).

۶- مختصری درباره مولانا

مولانا جلال‌الدین محمدبن حسین خطیبی، معروف به مولوی که او را خداوندگار نیز می‌خواندند، در ششم ربیع‌الاول سال ۶۰۴ هـ. ق در بلخ به دنیا آمد. لقب مولوی که از دیر زمان در میان صوفیه و دیگران بدین استاد حقیقت بین اختصاص دارد، در زمان خود وی و حتی در عُرف تذکره‌نویسان قرن نهم شهرت نداشته و جزو عناوین و لقب‌های خاص او نیست. ظاهراً این لقب از روی عنوان دیگر یعنی «مولانای رومی» گرفته شده است.

پدرش «بهاء‌الدین‌ولد»، عارف و عالم معروفی بود و کتاب «معارف بهاء‌الولد» تألیف اوست. همچنین او را با لقب «سلطان‌العلماء» یاد کرده‌اند. بهاء‌الولد از اکابر صوفیه و اعظم عرفا بود و خرقه او به احمد غزالی می‌پیوست و در علم عرفان و سلوک سابقه‌ای دیرین داشت. در هر حال بهاء‌ولد حدود سال ۶۱۰ یا ۶۱۸ هـ. ق با جلال‌الدین که شش سال داشت از بلخ بیرون آمد و قصد حج کرد و رهسپار بغداد شد. (افلاکی، ۱۳۶۲: ۹۹۳).

۷- مثنوی و چگونگی سرایش آن

مولانا جلال‌الدین دو سال پس از غیبت شمس تبریزی یعنی سال ۶۴۷ هـ. ق تا پایان عمر (سال ۶۷۲ هـ. ق) در قونیه به تربیت و ارشاد و دستگیری مردم به طریق صوفیان و عارفان مشغول بود و شیخ صلاح‌الدین زرکوب‌قونوی را به شیخی و پیشوایی تعیین کرد و باز ارادت مولانا به صلاح‌الدین، دشمنی یاران را سبب شد و خواستند او را نیز از میان بردارند؛ اما پس از چندی از در توبت و انابت درآمدند و عذر خواستند تا آنکه صلاح‌الدین در سال ۶۵۷ هـ. ق درگذشت. مولانا، حسن‌بن‌محمدبن‌حسن، ملقب به حسام‌الدین چلبی را که اهل ارومیه بود، به خلافت برگزید و همواره در دوستی و توجه به او افراط می‌کرد و او را به خویشان

خود برتری می‌داد. حسام‌الدین، مولانا را وادار به نظم مثنوی کرد؛ زیرا مشاهده کرد که یاران و مریدان او پیوسته آثار سنایی و عطار را می‌خوانند؛ پس شبی در خلوت به مولانا گفت، کتابی مانند الهی‌نامه سنایی (حذیق‌الحقیقه) یا منطق‌الطیر عطار را به نظم درآورد. مولانا از سر دستار کاغذی بیرون آورد که ۱۸ بیت آغاز مثنوی در آن «بشنو این نی تا پس سخن کوتاه باید والاسلام» نگاشته بود. پس از اتمام دفتر اول مثنوی، همسر حسام‌الدین درگذشت و دو سال نظم مثنوی به تعویق افتاد و از سال ۶۶۲ هجری دفتر دوم مثنوی آغاز شد و تا پایان عمر مولانا به انجام رسید. (فروزان فر، ۱۳۶۸: ۱۳).

مثنوی، به نوعی شعر فارسی اطلاق می‌شود که هر دو مصراع، دارای یک قافیه و ابیات آن دارای یک وزن باشند؛ اما مثنوی خاص که مثنوی مولوی شده، اگرچه صدها داستان و کتاب به صورت مثنوی در زبان فارسی داریم؛ اما این مثنوی به خواهش حسام‌الدین چلبی سروده شده و وزن آن «بحر رمل مسدس محذوف» یا مقصور در شش دفتر با حدود ۲۵۰۰۰ بیت است که دایره‌المعارف عرفان و فلسفه و دین و معرفت شمرده می‌شود. دفتر ششم ناتمام مانده و نسبت دفتر هفتم به مولانا درست نیست. مولانا فرمود: «مثنوی ما دلبری است معنوی که در جمال و کمال همتایی ندارد و همچنان باغی است مهیا و درختی است مهتا که جهت روشن‌دلان صاحب‌نظر و عاشقان سوخته‌جگر ساخته شده است، خنک‌جانی که از مشاهده این شاهد غیبی محظوظ شود و ملحوظ نظر عنایت رجال‌الله گردد.» و گویند بر پشت مثنوی خود نوشته بود: «مثنوی را جهت آن نگفته‌ام که حمایل کنند و تکرار کنند؛ بلکه زیر پا نهند و بالای آسمان روند که مثنوی نردبان معراج حقایق است، نه آنکه نردبان را به گردن‌گیری و شهر به شهر گردی، هرگز بر بام مقصود نروی و به مراد دل نرسی.» (همان، ۱۶).

نردبان آسمان است این کلام

هر که زین بر می‌رود آید به بام

نی به بام چرخ کو اخضر بود

بل به بامی کز فلک برتر بود

مثنوی گذشته از اشتغال بر تبیین حقایق ادیان و اصول تصوف و شرح رموز آیات قرآنی و اخبار نبوی، نموداری است از مراتب مقامات مولانا و یاران برگزیده او. غرض اصلی مولانا از نظم مثنوی بیان احوال معنوی خود و آن برگزیدگان در لباس امثال و حکایات و قصه موسی و عیسی و مشایخ طریقت و گفتن سرّ دلبران در حدیث دیگران بوده است.

فرجه‌یی کن در جزیری مثنوی

گر شدی عطشان بحر معنوی

مثنوی را معنوی بینی و بس

فرجه کن چندان که اندر هر نفس

۸- بررسی و تحلیل شخصیت عرفانی «پیر» در مثنوی مولوی

اگر چه مثنوی دارای یک حکایت مادر نیست؛ اما یک قالب کلی دارد که مبتنی بر رابطه مراد و مرید است. مولانای از خود تهی شده که نفسش از حق است، مراد و پیر و مخاطب‌بیش، سالکان و مریدان هستند و در آخرین بیت نی‌نامه، مولانا مقام این

مراد و پیر را یادآور می‌شود. از همان آغاز مثنوی، مخاطب واقعی مولانا، سایه پیری معنوی و راهدان و دلسوز و دستگیر را احساس می‌کند، احساسی که بعد از هر بیت، حکایت و دفتر مثنوی، پیرنگ و پررنگتر می‌شود و در تعامل زندگی روزمره با کلمات مثنوی، بستر سلوک او را تا مرز پختگی و گذر از مرزهای علم‌الیقین و عین‌الیقین و رسیدن به حق‌الیقین به نسبت ظرفیت و استعداد او و توفیق حق، فراهم می‌کند.

در بسیاری از داستان‌های عرفانی، با ظهور پیر به عنوان حامی انسان نیازمند یا سالک مواجه هستیم. پیر را به عنوان یک شخصیتی واقعی که، در زاویه‌ی خانقاه اقامت دارد و راهنمایی مریدان خود را بر عهده می‌گیرد، می‌شناختند. چهره‌ی پیر نه تنها، در رؤیا بلکه در حالت هشیاری نیز ظاهر می‌شود. (شایگان فر، ۱۳۸۰: ۱۵۱).

مولانا پیش از آن که با ابیاتی به صورت مستقیم مقام والای پیر را در عرفان به مخاطب معرفی کند و اهتمام خود را نسبت به ولی کامل بیان کند، با قالب کلی اثرش و پیرنگ حکایت آغازین و صحنه پاره‌نه و مضطر دویدن پادشاه به مسجد و گریان به خواب رفتن و رؤیت پیر در خواب و بعد، تعبیر شدن آن خواب، به بهترین وجه، جایگاه رفیع پیر و اندیشه انسان کامل و مقام اولیاء را در عرفان به نمایش می‌گذارد. در حکایت پادشاه و کنیزک به نقش پیر اشاره می‌کند.

چون رسید آن وعده‌گاه و روز شد	آفتاب از شرق اخترسوز شد
بود اندر منظره شه منتظر	تا ببیند آنچه بنمودند سر
دید شخصی فاضلی پرمایه‌ای	آفتابی در میان سایه‌ای
می‌رسید از دور مانند هلال	نیست بود و هست بر شکل خیال

مولانا، پیر را نایب حق می‌گوید و بعد، از گفته خود، عدول می‌کند و او را باحق یکی می‌خواند:

چون خدا اندر نیاید در عیان	نایب حق اند این پیغمبران
نه غلط گفتم که نایب با منوب	گر دو پنداری قبیح آید نه خوب
نه، دو باشد تا تویی صورت پرست	پیش او یک گشت کز صورت پرست

(مثنوی، دفتر اول، ۱۳۸۷).

از نظر مولانا، اولیای حق از جنس خلق نیستند، چون همه صفات خلقی آنان، فنا یافته و از عالم محسوسات درگذشته‌اند. آنها جان هستند نه جسم و نسبتی با طین ندارند. مسجودند نه ساجد:

باز عقلش گفت: بگذار این حول	خل دوشاب است و دوشاب است خل
خواجه را چون غیر گفتی از قصور؟	شرم دار ای احوال از شاه غیور
خواجه را که در گذشته‌ست از اثر	جنس این موشان تاریکی مگیر
خواجه را جان بین مبین جسم	گران مغز بین او را مبینش استخوان
خواجه را از چشم ابلیس لعین	منگر و نسبت مکن او را به طین
همره خورشید را شب پر مخوان	آنکه او مسجود شد ساجد مدان
چون مبدل گشته‌اند ابدال حق	نیستند از خلق برگردان ورق

(مثنوی، دفتر ششم، ۱۳۸۷)

مولانا در جایی دیگر پیر را مربی و درمان دردها می‌داند:

هست پیر راه دان پر فطن
باغ‌های نفس کل را جوی کن
جوی خود را کی تواند پاک کرد
نافع از علم خدا شد علم مرد
کی تراشد تیغ دسته‌ی خویش را
رو به جراحی سپار این ریش را
(مثنوی، جلد ۱، ۳۲۲).

در جایی دیگر پیر را نردبان آسمان یاد می‌کند که حلقه بین انسان‌ها و حقیقت هستی است:

من نجویم زین سپس راه اثر
پیر جویم پیر جویم پیر پیر
پیر باشد نردبان آسمان
تیر پران از که گردد، آسمان

(مثنوی، جلد ششم، ۴۱۴۲)

در اندیشه‌ی مولانا، پیر سازه‌ی شخصیتی نجات‌دهندگی دارد و تمامی تلاش خود را معطوف به شناساندن تجربه‌های والای عرفانی به سالک الی الله می‌کند. از این رو سالک راه حق همه گفته‌ها، شدت‌ها و سخنان رمز‌واره پیر را همچون پیامی از عالم بالا می‌داند؛ بنابراین رسیدن به پیر راه دان به مثابه رسیدن به سرچشمه‌ی حقیقت است.

تا بکرد آن خانه را در وی نرفت
و اندرین خانه به جز آن حی نرفت
چون مرا دیدی خدا ار دیده‌ای
گرد کعبه‌ی صدق، بر گردیده‌ای
خدمت من طاعت و حمد خداست
تا نپنداری که حق از من جداست
(مولانا، جلد ۲، ۲۲۴۴).

در جایی دیگر مولانا پیر را بشری که مظهر ربوبیت و جلوه الهی و معبود طریق عارفانه اوست می‌ستاید و می‌گوید:

صورتش بر خاک و جان بر لامکان
لامکانی فوق وهم سالکان
لامکانی نه که در فهم آیدت
هر دمی در وی خیالی زایدت
بل مکان و لامکان در حکم او
همچو در حکم بهشتی چارچو
(مثنوی، جلد ۱، ۱۵۸۱)

از دیدگاه مولانا پیر به حکم ضمیر روشن و دید کلی‌نگری که دارد قادر به سیطره امور است وی حقیقت حوادث و رویدادها را با نه با چشم ظاهر؛ بلکه با دیده باطن می‌نگرد از همین روی از گزند حجاب‌ها در امان است و همین امر مسبب کمک‌های بدون چشمداشت وی به خلاق است.

آن دلی کو مطلع مهتاب‌هاست
بهر عارف فتحت ابواب‌هاست
با تو دیوار است و با ایشان دراست
با تو سنگ و با عزیزان گوهرست
آنچه تو در آینه بینی عیان
پیر ایشانند کین عالم نبود
پیش از این تن عمرها بگذاشتند
پیشتر از نقش جان پذیرفته‌اند
پیشتر از بحر درها سفته‌اند

در جای دیگر:

غیر آن قطب زمان دیده‌ور	کز ثباتش کوه گردد خیره سر
پای نابینا عصا باشد، عصا	تا نیفتد سرنگون او بر حصا
آن سواری کو سپه را شد ظفر	اهل دین را کیست؟ ارباب بصر
با عصا کوران اگر ره دیده‌اند	در پناه خلق روشن دیده‌اند
گر نه بینایان بدنندی و شهان	جمله کوران مرده‌اندی در جهان
	(مثنوی، ۱: ۲۱۲۹).

نتیجه‌گیری

یکی از عناصر بنیادین عرفان عملی که بخش اعظمی از اندیشه‌های عارفانه مولانا در مثنوی را به خود اختصاص داده است پدیده پیر و ضرورت حضور معنوی او در معیت سالکان عرصه وصال است؛ واژه پیر از پر بسامدترین واژگان در منطق الطیر عطار است که از جنبه‌های لغوی و اصطلاحی قابل بررسی می‌باشد. در اندیشه‌ی مولانا، پیر سازه‌ی شخصیتی نجات‌دهندگی دارد و تمامی تلاش خود را معطوف به شناساندن تجربه‌های والای عرفانی به سالک الی الله می‌کند. از این رو سالک راه حق همه گفته‌ها، شئون و سخنان رمز واره پیر را همچون پیامی از عالم بالا می‌داند؛ بنابراین رسیدن به پیر راه دان به مثابه رسیدن به سرچشمه‌ی حقیقت است. در مثنوی پیر نقش مراد و راهنمای مشفق و دلسوزی دارد که به ارشاد و دستگیری مریدان و اندرزگویی آنها مشغول است و با اشراف و احاطه‌ای که بر بواطن و حقایق امور دارد، مریدان را در حل مشکلات روحی‌شان یاری می‌کند.

منابع و مأخذ

۱. افلاکی العارفی، شمس‌الدین احمد، (۱۳۶۲). **مناقب العارفین**، با تصحیحات و حواشی و تعلیقات و به کوشش تحسین یازیجی، چاپ دوم، دنیای کتاب،
۲. انصاری، قاسم، (۱۳۷۰). **مبانی عرفان و تصوف**، چاپ اول، تهران: انتشارات طهوری.
۳. بهشتی، محمد، (۱۳۷۰). **مقدمه دیوان حافظ**، تهران: مطبوعات حسینی.
۴. حلبی، علی اصغر، (۱۳۸۳). **جلوه‌های عرفان و چهره‌های عارفان**، تهران: انتشارات قطره.
۵. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷). **لغت‌نامه**، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
۶. سجادی، سیدجعفر، (۱۳۷۳). **فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی**، تهران: طهوری.
۷. شایگان‌فر، حمیدرضا، (۱۳۸۰). **نقد ادبی**، تهران: دستان.

۸. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۶۶). *اسرار التوحید*، محمدبن منور، تهران: نگاه.
۹. غزالی، محمدبن محمد. (۱۳۹۰). *کیمیای سعادت*، با مقدمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: نگاه.
۱۰. فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۳۶۸. *شرح زندگانی مولوی*، چاپ چهارم، انتشارات گلرنگ.
۱۱. قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۸۸). *رساله قشیریّه*، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران: زوار.
۱۲. لاهیجی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۳۷). *شرح گلشن راز* شیخ محمد شبستری، به تصحیح کیوان سمیعی، تهران: کتابخانه محمودی.
۱۳. کی‌منش، عباس (۱۳۶۶). *پرتو عرفان*، شرح اصطلاحات عرفانی کلیات شمس، تهران: سعدی.
۱۴. گوهرین، سیدصادق. (۱۳۸۸). *شرح اصطلاحات تصوف*، تهران: یاران.
۱۵. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۸۷). *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد نیکلسون

Investigation and analysis of the mystical character of "Pir" in Maulavi's Masnavi

Azar Kamali

Master's degree in Persian language and literature, director of elementary education, Gatund city

Abstract

Pir is considered one of the important and specific words in the field of mystical literature. Many words have been said about the character of Pir as a perfect human being in mystical texts; But the empirical investigation of this character and how it transitions from the world of reality to the world of symbols and permission has received less attention. An old person is someone who has tried the problems of the tariqat and has walked the path to the truth. Knowing the dimensions of Pir's personality requires the analysis of his thoughts and character in mystical works, of which Mawlavi's Masnavi has dealt with this mystical personality more than other mystics. Masnavi's mystical book is one of the sweet poems of Persian language that draws a new plan in the ritual of walk and conduct, or in other words finding a new way to reach God. This article, which is done with descriptive and analytical method and based on library studies, aims to deal with Pir's character and his attributes, as well as Pir's guidance method in Masnavi along with poetic evidence.

Key words: Irfan, Pir, Mahla and Murshid, Masnavi, Rumi
